

شناخت و داوری صحیح درباره هر حادثه بزرگ تاریخ که به انگیزه ارزشها به وجود آمده، مربوط به سه عامل مهم است:

عامل اول: اطلاعات لازم و کافی در حد مقدر، پیرامون ماهیت و علل و نتایج حادثه، بدیهی است که هیچ حادثه‌ای، حتی ناچیزترین رویداد در عرصه زندگی فردی و اجتماعی، بدون شناسخت علل نزدیک و دور و جریانات همزمان که ممکن است به نوعی با حادثه ارتباط داشته باشند، قابل فهم نیست؛ چه رسد به آن قسمت از وقایع بزرگ تاریخی جهانی که در سرنوشت مادی و معنوی همه انسان‌ها دارای تأثیر عمیق باشد و این حقیقت که داستان امام حسین(ع) از جهت جامع بودن به تمامی ابعاد فداکاری در راه عالی‌ترین ارزشهای انسانی، منحصر به فرد است، بر هیچ کسی پوشیده نیست.

این عبارت را در کتاب «امام حسین(ع) و ایران»، نوشته محقق آلمانی، با صراحت کامل می‌توان دید. این محقق عالیقدر می‌نویسد: «کشته شدن حسین (مانند هر کشته شدن) یک فاجعه بود، اما فاجعه‌های استثنایی و بعد از چهارده قرن، یک مورخ بی طرف، آن فاجعه را به شکل یک کوه طولانی و مرتفع می‌بیند که فاجعه جنگ‌های دیگر در پشت آن پنهان است و به چشم نمی‌رسد. بزرگترین محمول (یا علت) که این فاجعه را بزرگ کرده، این بود که برای حفظ جان صورت نگرفت و منظور مادی هم در آن نبود و حتی حسین(ع) علاقه نداشت با این فداکاری نام خود را باقی بگذارد و دیگران نام او را حفظ کردند و باقی گذاشتند.»

در اینجا این سؤال جدی مطرح می‌شود که: با آن اهمیت فوق‌العاده‌ای که این داستان مخصوصاً از نظر علمی و نتایج دارد؛ چه علتی باعث شده است که اکثر محققان و تحلیلگران تاریخ، اگر چه آن را مورد تحقیق قرار داده‌اند، ولی حق اهمیت و عظمت آن را به جا نیاورده‌اند؟ به نظر می‌رسد چند علت مهم برای اهمیت ندادن به این حادثه بزرگ وجود دارد:

علت یکم: بدان جهت که این واقعه شگفت‌انگیز احتیاج به شناخت ابعاد و سطوح بسیار متنوع، مانند معارف و علوم انسانی، دین و اخلاق دارد.

علت دوم: ممکن است فهم حادثه مورد تحلیل، نیازمند پیگیری علل و عوامل دور و نزدیک و نتایج و رویدادهای همزمان بوده و رابطه‌ای با حادثه داشته باشد و شخص محقق نتواند از عهده چنین پیگیری برآید.

علت سوم: در آن صورت که شناخت همه جانبه حادثه موجب شود، شخص محقق از برخی معتقدات خود دست بردارد؛ قطعی است که چنین محقق به شناخت همه جانبه علاقه‌ای نخواهد داشت. با توجه به این علل است که می‌بینیم اغلب نویسندگان توفیق بررسی و تحلیل و تحقیق این حادثه شگفت‌انگیز و سازنده را پیدا نمی‌کنند.

ما در این مورد سخنی با نویسنده فاضل و محقق کتاب «امام حسین در ایران»، کورت فریشلر آلمانی داریم که به وسیله ذبیح‌الله منصوری ترجمه شده است. این مرد محقق با این که تتبع و تحقیقات و استنباط‌های بسیار خوب و مفیدی از داستان امام حسین(ع) داشته است، این داستان بسیار با عظمت را گسیخته از ریشه‌ها و عوامل قبلی، مورد تحقیق و تتبع قرار داده است. به طوری که اگر کسی اطلاعی از جریانات ماقبل سال ۶۱ هجری نداشته باشد، گمان می‌کند داستان شگفت‌انگیز نینوا در مقطعی از تاریخ اتفاق افتاده است که هیچ حادثه‌ای پیش از آن وجود نداشته است!

همچنین در جایی از این کتاب می‌بینیم که از زبان امام حسین(ع) به فرزند می‌گوید: «سالها من دست روی دست گذاشتم و در صدد بر نیامدم که با اساس ظلم مبارزه کنم و حق را اعلام نمایم، ولی مدتی بعد از سکوت تصمیم گرفتم که قیام کنم.» در صورتی که آنچه در تاریخ می‌بینیم، این است که هنگامی که امام حسین(ع) از دنیا رفت، شیعه در عراق حرکتی کرده و به حسین(ع) نوشتند که آنان بیعت معاویه را شکسته و با او (حسین) بیعت خواهند کرد. آن حضرت امتناع فرموده، تذکر داد که میان او و معاویه تا مدتی تعهد و پیمانی بسته شده است و او نمی‌تواند آن تعهد را نقض کند تا آن مدت بگذرد و اگر معاویه هلاک شود، تصمیم خواهد گرفت.

ملاحظه می‌شود که امام حسین(ع) در برابر ظلم دست روی دست نگذاشته و در صورت امکان مبارزه با ظلم، سکوت فرموده است. این که نقل شده است ابوهیره زدی، امام حسین(ع) را در راه کوفه دید و از آن حضرت پرسید: «ای پسر پیامبر خدا، چرا از حرم خدا و حرم جدت بیرون آمدی؟» فرمود: «یا باهره، بنی امیه مالی را گرفتند، صبر کردم، اهانت کردند، صبر نمودم، خواستند خونم را بریزند، خود را نجات دادم و سوگوئید به خدا گروهی ستمگر مرا می‌کشند و خداوند آنان را در ذلت و پستی و شمشیر بران فراگیر غوطه‌ور می‌سازد و بر آنان کسی را مسلط می‌سازد که آنان را دلیل کند؛ دلیل تر از قوم سبا...» (لهورف، ص ۶۲)

با توجه به این که دلایل بسیار قوی وجود دارد که امام حسین(ع) هرگز از اصل «احدی الحسنیین» روی گردان نشده است، این مسأله کشته شدن در راه خدا برای او حل شده بود؛ لذا این داستان صحیح به نظر نمی‌رسد و بر فرض صحت، صبر آن حضرت برای یکسری مصائب شخصی بود، مانند صبر امام حسن



علامه محمدتقی جعفری

شود. کورت فریشلر در صفحه ۲۵۸ از کتاب «امام حسین و ایران» از کارکوارت، محقق آلمانی چنین نقل می‌کند:

«مورخ وقتی که به یکی از افرادی که در تاریخ از آنها نام می‌برند، علاقه‌مند شود، دیگر مورخ نیست، بلکه مؤمن است». این نظریه باید تحلیل شود، نه این که اگر مقصود مارکوارت این است که شخص مورخ، ایمان خود را به یک فرد در حادثه، در شکل و صورت و عوامل آن حادثه دخالت بدهد، این کار غلط است. زیرا نمود حادثه که در عرصه هستی نمودار گشته، خود همان حادثه است که به دنبال علل معین در تاریخ شکل گرفته است؛ نه تمایلات و عقاید شخص مورخ.

و اگر منظور مارکوارت این است که هرگز نباید در بررسی وقایع تاریخی، ارزشیابی و داوری صورت بگیرد، این نظر مورد قبول نیست؛ زیرا اگر ما تکلیف متفکران را در سرگذشت بشر در این کار منحصر کنیم که نمود حوادث را پشت سر هم بیان کنند و برای معاصران و آیندگان آنها را ارائه نمایند و آیندگان هم آن حوادث را بخوانند، یعنی آن حوادث را تماشا کنند و هیچ داوری و ارزشیابی بر مبنای باستگی‌ها و شایستگی‌ها انجام ندهند.

در این صورت باید اساسی‌ترین منبع اصول و قوانین «حیات معقول» انسان‌ها و ارزشها و ضد ارزشهای آن را از دیدگاه علوم انسانی حذف کنند و فلسفه تاریخ، تحلیل تاریخ و استنتاج از تاریخ را در تماشای مقداری حوادث بی‌جان که مانند یک مشت وقایع تصادفی در گذشته صورت گرفته است، خلاصه کنند! توصیه به بی‌طرفی محض در حوادث تاریخ، مخصوصاً در آن نوع از وقایع که بشر را می‌تواند تحت تأثیر قرار بدهد، مساوی حذف اصول و مبانی از علوم انسانی و در آوردن آنها به صورت شناخت‌های فیزیکی جانوران است!

### آگاهی امام حسین(ع) به شهادت خویش

آیا امام حسین(ع) می‌دانست که در این قیام بزرگ شهید می‌شود؟ چند نظریه در پاسخ به این سؤال مطرح شده است که مورد بحث و بررسی‌های مشروح قرار گرفته است. ما در اینجا دو نظریه عمده را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

نظریه اول این است که اگر چه قیام امام حسین از همه جهات صحیح و مستند به انگیزه تکلیف خداوندی بود، ولی او نمی‌دانست در این قیام به شهادت خواهد رسید.

نظریه دوم می‌گوید: امام حسین(ع) از شهادت خود در قیامی که ذکر کرده بود، اطلاع داشت. این نظریه با توضیحات گوناگون، در تحلیل‌هایی که برای داستان کربلا صورت گرفته، بررسی شده است.

۱- مقام والای امامت این پیشوایان فوق طبیعی است و علم غیب و آگاهی از آینده را به اذن الهی برای آنان، امکان‌پذیر می‌سازد.  
۲- خداوند سبحان در قرآن مجید در سوره الجن، آیه ۲۶ و ۲۷ می‌فرماید: خداوند دانای غیب است و کسی را به غیب خود مطلع نمی‌سازد، مگر کسی از فرستادگان خود که رضایت بدهد... این آیه صراحت دارد در امکان علم غیب برای غیر خدا، این آیه با نظریه آیات دیگر که علم غیب را مخصوص خدا می‌دانند، این معنی را اثبات می‌کند که کسان دیگر نیز با عنایت خداوندی می‌توانند عالم به غیب شود.

۳- عبدالرحمن بن خلدون در فصل پنجاه و سوم از مقدمه، پس از بیان مواردی از علم غیب مستند به امام جعفر صادق(ع)، می‌گوید: «حال که کرامت (کشف و شهود) و اصلاح از امور غیبی برای سایر مردم (از کسانی که ریاضت کشیده و موفق به شهادت و صفای درونی گشته‌اند) امکان‌پذیر است. پس خاندان پیامبر که از نظر علم و دین و دیگر آثار پیامبری و عنایت خداوندی به اصل شریف آنان، که به شاخه‌های پاک آن اصل گواهی می‌دهد، به کشف و شهود و اطلاع از حقایق غیبی سزاوارتر می‌باشند.»

۴- حضرت رسول اکرم(ص) از اخبار غیبی فراوانی اطلاع داشتند که از جمله آگاهی ایشان از شهادت امیرالمؤمنین(ع) است با تمام خصوصیاتش.

مجتبی(ع)، نه این که با داشتن قدرت، دست روی دست گذاشتن در مقابل ظلم.

علت چهارم که شاید با اهمیت‌ترین علت باشد، این است که شخص متفکر و محقق در رویارویی با این حادثه، با حقایقی مانند ایمان، عشق، احساس مسئولیت بزرگ در برابر انسان‌ها و اعتقاد راسخ به خدا و ابدیت، رو به رو است که یکی از طرفین حادثه (امام حسین و یاران او) واجد این حقایق، در حد اعلی بوده‌اند. در صورتی که طرف دیگر (یزید و یزیدیان)، منطقی جز خودخواهی و خودکامگی و ظلم و تجاوز نداشتند. شخص محقق هر اندازه هم که بخواهد در مقابل این دو منطبق «حق محض» و «باطل محض» بی طرفی و تماشاگری بی تأثر را انتخاب کند، امکان‌پذیر نیست. همین تأثیر شدید داستان نینوا بوده که در طول تاریخ موجب حرکت جدی فردی و اجتماعی مردم به سوی هدف‌های تکاملی شده است.

آری، دقتی ژرف و بسیار لازم است تا تأثیر ملموس و ناملموس حرکت حسینی را در عرصه ارزشهای انسانی درک و دریافت نماییم. در این حادثه تقابل انسانیت با ضد انسانیت، شخص محقق دو بعد بی‌نهایت عظمت و کمال و پستی و سقوط بی‌نهایت را چنان آشکار و با خطوط و اشکال نمایان خواهد دید که توانایی سکوت و تماشاگری بی طرف را از دست خواهد داد؛ زیرا محال است یک محقق و متفکر خردمند که واقعاً با انسان و انسانیت آشنایی نزدیک دارد، در شعاع جاذبیت فوق طبیعی حسین(ع) قرار نگیرد و همه می‌دانند که قرار گرفتن در جاذبیت چنین شخصیت بزرگ الهی همان و اجتناب از حیوان منشی و مقام پرستی و سلطه‌گری و شهرت خواهی و به عبارت کلی تر، اجتناب از هرگونه خودخواهی‌ها همان و چه اندک‌اند افرادی که برای قرار گرفتن در شعاع جاذبیت فوق طبیعی، از امور مزبور اجتناب نمایند.

عامل دوم: آگاهی هر چه بیشتر از اصول کلی و ثابت و قضایای جزئی و متغیر حیات انسانی در حادثه

برای درک اهمیت این عامل، بایستی دو بعد اساسی رویدادهای تاریخی را در نظر داشته باشیم. بعد اول نمودها و جریانات جزئی و متغیر حوادث است که عبارت است از تسلسل طولی آن رویدادها با علل و معلولات فیزیکی و حوادث همزمان آنها. تاریخ از این دیدگاه، مرکب از نمودهای فیزیکی و جزئی و متغیر است که مانند محسوسات جزئی و متغیر زمان حاضر است که ما آنها را تا مدتی کم و بیش مشاهده می‌کنیم و به وسیله تعقل و ابزار از آنها بهره‌برداری می‌نماییم و به جهت همین جزئی بودن و دگرگونی دائمی آنهاست که تاکنون از اطلاق علم به نمودشناسی حوادث فیزیکی تاریخ خودداری شده است.

بعد دوم: اصول و قوانین کلی و ثابت وقایع تاریخ است که بدون توجه دقیق به آنها برای تطبیق و تفسیر و توجه به آن وقایع، نمی‌توان از آنها بهره‌برداری نمود. این اصول و قوانین بر دو دسته مهم تقسیم می‌گردند:

دسته یکم- اصول و قوانین درجه اول از نظر وسعت دایره و فراگیری آنها، مانند عامل محرک تاریخ، زیربنای اصلی قواعد علوم انسانی، مانند قواعد کلی و ثابت حقوق، اقتصاد، سیاست و اخلاق. به عنوان مثال: این که عالم محرک تاریخ مرکب است از:  
۱- هر حقیقت سودمند واقعی برای انسان‌ها، ۲- مدیریت انسان درباره زندگی خود.

دسته دوم- اصول و قوانین درجه دوم: اصل تقسیم حقایق سودمند به حقایق مادی و معنوی و اصول ناشی از تحلیل هر یک از آن حقایق کلی. مانند قواعد کشاورزی، اخلاقی، سیاسی و حقوقی. عامل سوم: برخورداری از دریافت طعم واقعی آن اصول و ارزشهای والای انسانی که در سطوح و ابعاد مختلف آن حادثه وجود دارد.

این عامل از دیدگاه آن سطحی‌نگران که از انسان و تاریخش چیزی جز یک حیوان بیچیده با آثار طبیعی که از او بروز کرده و سلسله‌های پیوسته به نام تاریخ را به وجود آورده است، درک نمی‌کنند؛ نه تنها اهمیتی ندارد، بلکه اصلاً برای مورخ نباید مطرح

یکشنبه ۲۴ تیر ۱۴۰۳

سال نودونهم

شماره ۲۸۷۱۵

اطلاعات

۳